

زندگی و آثار دکتر امیر اعلم

دکتر شمس شریعت ترقبان

پزشکانی که بیش از نیم قرن قبل و یا سال‌های قبل از آن در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران درس خوانده‌اند، به خوبی به یاد دارند که در آن سال‌ها سنگین‌ترین و با هیبت‌ترین درس در سال اول، درس کالبدشناسی بود، چه در بین پنج موضوع درسی که در سال اول تدریس می‌شد یعنی دروس بیولوژی حیوانی، بیولوژی گیاهی، فیزیک پزشکی، شیمی پزشکی و کالبدشناسی، اولاً حجم درس کالبدشناسی از سایر دروس بیش‌تر بود و ثانیاً در بین موضوعات پنج‌گانه‌ی فوق درس کالبدشناسی با طب و طبابت ارتباط و نزدیکی بیش‌تری داشت و ثالثاً استادان و معلمان کالبدشناسی مشهور به سخت‌گیری در امتحانات و رعایت انضباط هنگام حضور در کلاس درس بودند و در حقیقت درس کالبدشناسی برای دانش‌جویان سال اول، به معنای درس علم طب و قدم گذاشتن در صحنه‌ی پزشکی بود.

با چنین برداشتی بود که در اولین جلسه درس کالبدشناسی که در تالار زیرزمینی تازه ساخته شده دستگاه ابن‌سینا تشکیل می‌شد، شرکت کردم. در آن روز تمام دانش‌جویان با روپوش سفید و تمیز که تازه دوخته شده بود در نیمکت‌های کلاس ساکت و آرام نشسته بودیم و منتظر ورود استاد کالبدشناسی بودیم، اما به جای ورود یک استاد جمعی از استادان که بسیاری از آنان در سنین کمال بودند، وارد کلاس شدند. پیشاپیش استادان، استادی بلندقامت با صورتی کم و بیش استخوانی اما خوش‌سیما با قیافه‌ای مصمم و جدی که عینک دودی به چشم داشته وارد شد. گرچه به خوبی مشخص بود که استاد مزبور مسن است، اما با قامتی کشیده و گام‌هایی موزون و با وقار تمام وارد کلاس شد.

تا آن روز ما دانش‌جویان، و یا اگر به‌تر گفته باشم این جانب ندیده بودم که شروع درسی با ورود چند معلم و استاد به کلاس درس همراه باشد و این امر برای ما دانش‌جویان ضمن آن که تازگی داشت، دقت و توجه بیش‌تر ما را جلب می‌کرد.

استادان و هیئت علمی درس کالبدشناسی که همه وضعی مرتب و آراسته داشتند و روپوش‌های سفید و تمیزی به بر کرده بودند، به صورت صف منظمی در محل تدریس یعنی جلوی تخته سیاه کلاس قرار گرفتند و استاد مسن که لباسی بسیار مرتب و وضعی کاملاً آراسته و موقر داشت و روپوش سفید به تن نکرده بود، اندکی جلوتر و پیشاپیش صف استادان قرار گرفت و سخن آغاز کرد. او درس را با نام خدا شروع کرد و به جای شروع در اصل موضوع درس دقایقی به راه‌نمایی ما دانش‌جویان و وظیفه و تکالیف‌مان در دوران تحصیل پرداخت و اهمیت رشته‌ای که در آن وارد شده‌ایم توضیح داد و در همان اولین جلسه به ما نشان داد که در چه راه پراهمیتی قدم گذاشته‌ایم و چه تکالیف سنگینی را در آینده باید عهده‌دار بشویم و بنابراین باید نه فقط از درس غافل نشویم، بلکه تمامی فضایل اخلاقی را در نظر داشته باشیم. پس از پایان سخنرانی و آرزوی موفقیت برای ما دانش‌جویان، ایشان پیشاپیش و بقیه استادان به جز یک نفر که در کلاس ماند، از کلاس خارج شدند و استادی که در کلاس مانده بود درس کالبدشناسی را شروع کرد.

سخنان استاد مسن و پیشکسوت بسیار شیرین و دلگرم‌کننده بود، به طوری که تا لحظاتی پس از خروج ایشان ما دانش‌جویان محو گفتار و اندرزهای پدرانه و دلسوزانه ایشان بودیم و زمانی که به خود آمدیم هریک از دیگری می‌پرسید که این شخصت متین، مهربان، موقر، خوش‌بیان و آراسته که چون پدری دلسوز مطالبی بس دلنشین گفت و رفت، که بود. بسیاری از دانش‌جویان که از شهرستان‌ها آمده بودند این معلم پیر بزرگوار را نمی‌شناختند، اما بعضی از دانش‌جویان تهرانی وی را می‌شناختند و نامش را بر زبان آوردند و گفتند که ایشان دکتر امیر اعلم از پزشکان متشخص و نام‌آور تهران هستند. در همان دقایق اول نام دکتر امیر اعلم دهان به دهان گشت و همه‌ی دانش‌جویان اسم این شخصیت برجسته دانشگاهی را دانستیم، اما این که دکتر امیر اعلم کیست؟ چه شخصیتی است؟ کجا درس خوانده است؟ چه وقت و کی دکتر شده است؟ چه رابطه‌ای با درس تشریح دارد؟ و بسیاری سئوالات دیگر از نکاتی بود که در آن زمان برای ما دانش‌جویان روشن نبود. همه‌ی دانش‌جویان و به خصوص این جانب پیش‌تر مایل بودم تا آگاهی بیش‌تری نسبت به این پیرو پیشکسوت طب جدید پیدا کنم و اکنون پس از

گذشت بیش از نیم قرن که حضرت‌شان از این دنیا رخت بر بسته است و خدایش رحمت کند، آن چه که از زندگی این استاد بزرگ خوانده و جمع کرده‌ام تقدیم جامعه‌ی علمی و پزشکی ایران می‌کنم.

دکتر امیر اعلم آن چنان که در بسیاری از کتب و مجلات قدیمی که شرح حال ایشان را نوشته‌اند آمده، مشهور به دکتر امیرخان بود که در سال ۱۲۵۵ش به دنیا آمد. پدر ایشان حاج میرزا علی اکبرخان آشوری قزوینی ملقب به معتمدالوزاره بود که از کارپردازان ایران در بغداد و شامات بود و اسم و رسمی هم داشت. حاج میرزا علی اکبرخان در سال ۱۲۷۸ش (۱۳۱۷ه.ق) یعنی هنگامی که امیرخان ۲۳ سال داشت فوت می‌کند^۱. امیرخان تحصیلات دبستانی و دبیرستانی را در ایران و ترکیه و سوریه گذراند و پس از آن که موفق به اخذ گواهی فراغت از تحصیلات دبیرستانی شد، برای فراگرفتن علم پزشکی در امتحان ورودی دانشکده پزشکی فرانسه زبان بیروت شرکت کرد و موفق شد^۲. از آن جا که امیرخان در امتحانات همیشه شاگرد اول بود، از طرف وزارت معارف وقت به اخذ نشان طلای علمی نائل آمد. متأسفانه پدر امیرخان در این زمان که وی شاگرد دانشکده پزشکی بود یعنی در سال ۱۲۷۸ش (۱۹۰۰م/۱۳۱۷ه.ق) فوت می‌کند^۳. به طوری که خود مرحوم امیر اعلم نوشته است: «این بنده که در مدرسه طبی فرانسوی بیروت تحصیلات طب خود را نزدیک به اتمام رسانیده به واسطه واقعه ناگوار فوت پدرم برای تسویه امور مشخصی ناچار از بیروت به طهران در عمارت بیلاقی رستم‌آباد یعنی توقفگاه تابستانی مرحوم غفران پناه میرزا نصرالله مشیرالدوله صدراعظم که آن زمان سمت وزارت امور خارجه را داشتند منزل نمود^۴» و بدین طریق از ادامه تحصیل پزشکی در بیروت باز ماند.

در سال ۱۹۰۰م (۱۳۱۷ه.ق) یعنی در همان سالی که پدر امیرخان فوت کرد، مظفرالدین شاه دستور می‌دهد که ده نفر شاگرد از طرف دولت ایران به مدارس عالی اروپا فرستاده شود. مشیرالدوله با پدر امیرخان ارتباطی صمیمانه داشت، چنان که امیرخان در همان زمان نوشته است «به مناسبت دوستی قدیمی بزرگان خانواده آشوری (مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپه‌سالار و یحیی خان مشیرالدوله و علاءالملک) مخصوصاً به واسطه سابقه لطفی که با مرحوم پدرم داشتند همیشه به نظر محبت و مرحمت به این بنده نگریسته از این که رشته تحصیلات بنده به قضای آسمانی گسیخته شده بود اظهار

تاسف می نمودند^۱». با چنین سابقه‌ای که صدراعظم و وزیر خارجه با امیرخان داشت و از طرف دیگر با سابقه تحصیلات خوب و به خصوص گذراندن چند سال تحصیل پزشکی در بیروت، امیرخان در زمره شاگردان اعزامی قرار می‌گیرد و مشیرالدوله به امیرخان دستور می‌دهد که باید سریعاً برای سفر آماده شود و برایش ضرب‌الاجل ده روزه‌ای تعیین می‌کند و به امیرخان می‌گوید که تا ده روز دیگر باید با بقیه شاگردان اعزامی در بادکوبه حضور به هم رساند^۲. امیرخان با شوق و ذوق فراوان و احساس خشنودی بسیار از این که می‌تواند تحصیلاتش را ادامه دهد، مهیای سفر می‌شود و به فرانسه می‌رود و با آن که به قول خودش تحصیلات طب را در بیروت به اتمام رسانده بود، مع هذا در فرانسه تحصیل را از سرگرفت. آن طور که خود نوشته است بنا به تقاضای خودش و موافقت دولت فرانسه به مدرسه طبی نظامی فرانسه در لیون داخل می‌شود و در سال ۱۹۰۴م (۱۳۲۲ه.ق/۱۲۸۳ش) موفق به اخذ دکترا می‌شود^۱. او پس از اخذ دیپلم دکترای پزشکی از دانشگاه لیون به پاریس رفت و با درجه سروانی در دارالمعلمین نظامی طبی وال دوگراس VAL-DE-GRACE و مریضخانه نظامی و غیرنظامی خدمت و مداومت تحصیل کرد^۳.

نکته‌ی بسیار جالب انتخاب موضوع رساله دکترای ایشان است. امیرخان که در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده و پرورش یافته بود، به معتقدات دینی سخت پایبندی داشت^۱. با چنین مایه‌ی دینی و اعتقاد اسلامی وقتی در اروپا با اروپاییان بحث می‌کرد از برداشت آنان نسبت به دیانت اسلام متعجب و شدیداً متاسف می‌شد، به طوری که خودش می‌نویسد: «چون با اروپاییان اتفاق صحبت می‌افتاد و با تعجب و تاسف می‌دیدم انحطاط ممالک شرقی و اسلامی را به نتایج دین مبین اسلام نسبت می‌دهند، به دلایل واضح بطلان عقیده ایشان را برای‌شان آشکار می‌ساختم، ولی این مباحثه زبانی کاملاً قلب را تشفی نمی‌داد و آرزو داشتم فلسفه دین حنیف و حقانیت اصول متقنه آن را به قدری که در خور مدرک من بود و در اموری که مناسب با فن من باشد به صورت ثابتی انتشار دهم»^۲. با توجه به همین اصول و مایه فکری بود که رساله خود را تحت عنوان حفظ الصحه و اسلام انتخاب کرد^۲ تا به قول خودش «ضمن تقدیم شرایط برای تحصیل شهادت‌نامه دکتری خدمتی نیز به عالم اسلامیت کرده

باشم». رساله‌ی او مورد قبول واقع شد و حتی جمعی از دوستانش از او خواستند که آن را به زبان فارسی طبع و نشر دهد تا به قول خودش «مندرجات آن مفهوم خاص و عام گردد» و این کار انجام شد و رساله بدون «حشو و زاید به فارسی درآمده به طبع رسید»^۳. دو سال پس از انتشار نسخه رساله اصلی که هنوز دکتر امیرخان اعلم در پاریس بود «یکی از معلمین دارالفنون لیون موسوم به دکتر لزیور در روزنامه طبی پرس مدیکال PRESSE MEDICALE منطبعه پاریس مقاله‌ی مفصلی مبنی بر اعتراض به مندرجات این رساله نگاشت. دکتر امیر اعلم جواب او را داد که این جواب در همان روزنامه چاپ و منتشر شد»^۴.

دکتر امیر اعلم در همان زمان که مشغول چاپ رساله دکترای پزشکی خود بود، ماموریت جدیدی بر عهده گرفت که به‌تر است ماجرای این ماموریت را از زبان خودش بشنویم:

«در اواسط ماه سپتامبر ۱۹۰۳ میلادی که کلیه امتحانات دانشکده دانشگاه لیون را با کمال موفقیت گذرانده بودم [...] رئیس مدرسه طبی نظامی که یکی از اطبای عالی مقام نظامی فرانسه بود مرا احضار کرد و فرمود: شما از طرف دولت خودتان به نمایندگی در کنفرانس [...] بین‌الملل پاریس که قریباً تشکیل می‌شود انتخاب شده‌اید [...] مقام نظامی عالی در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت «ما خیلی خوشوقت هستیم از این که دولت اعلی حضرت شاهنشاه شاگرد مدرسه ما را به نمایندگی خود انتخاب نموده است [...] من از این خبر خوشوقت نشده عرض کردم آقای رئیس این ماموریت چاپ تز (رساله) مرا به تعویق خواهد انداخت [...] فرمودند امروز [...] باید اجرا شود و اگر برای بلیط راه‌آهن و مخارج دیگر وجهی لازم داشته باشید از صندوق مدرسه می‌توانید دریافت دارید. چاره جز اطاعت نبود.» دکتر امیر اعلم به پاریس رفته و به ملاقات ژنرال آقا یمین‌السلطنه وزیر مختار دولت ایران می‌رود. وزیر شرح می‌دهد که هیئت نمایندگی ایران در این کنفرانس سه نفر هستند که ریاست آن بر عهده خودم است که هیچ‌گونه اطلاعی از امر پزشکی ندارم. نماینده دوم ایران آقای دکتر بیانوتی طبیب مخصوص سفارت [...] ایران در اسلامبول تعیین شده است که هنوز به پاریس نیامده است. دکتر بیانوتی از اهالی یونان و تبعه عثمانی است و شما هم نماینده سوم هیئت هستید.» در ادامه‌ی این بحث

ژنرال نظر آقا می‌گوید هیچ گونه اطلاعی از این کنفرانس ندارم و هیچ سابقه‌ای در سفارتخانه نیست و هیچ دستوری هم از ایران نرسیده است و خودم هم شخصاً به علت کسالت در جلسات کنفرانس نمی‌توانم حاضر شوم. «شما هم که در کمیسیون‌های کنفرانس و جلسات علنی آن باید باشید مانند کسانی که در کنفرانس‌های صحنی بین‌المللی سابق نمایندگی دولت علیه را داشته‌اند محتاج به اظهار عقیده نیستید. در خاتمه کنفرانس نیز ذیل مذاکرات و تصمیمات را امضا می‌کنید والسلام». دکتر امیر اعلم در ادامه گزارش این ماموریت که خود اصلاً نمی‌دانسته است به چه منظوری است ماجراهای دردناکی را شرح می‌دهد تا سرانجام معاون وزارت امور خارجه فرانسه پس از انجام تشریفات رسمی موضوع را برای دکتر امیر اعلم شرح داده و علت را توضیح می‌دهد. معاون وزارت امور خارجه فرانسه آقای کازوت در چند دقیقه مذاکره خصوصی و محرمانه که با دکتر امیر اعلم انجام می‌دهد چنین می‌گوید:

«چون دولت فرانسه اهمیت زیادی به نتیجه این کنفرانس می‌دهد مقرر شد که هرچه زودتر شما را در جریان بگذارم. دولت ایران در نظر گرفته بود که آقای دکتر شنید طیب مخصوص اعلی حضرت شاه را که از پزشکان عالی مقام نظامی فرانسه است برای نمایندگی خود [...] انتخاب نماید [...] به سفارت فرانسه در تهران اطلاع دادیم که دکتر شنید این ماموریت را بپذیرد [...] ما پیشنهاد دادیم که دولت دانش‌جویی را که سه سال پیش برای تکمیل به مدرسه طب نظامی لیون فرستاده بود انتخاب کند.» آقای کازوت در ادامه سخنانش خطاب به دکتر امیر اعلم می‌گوید «یک سؤال دیگر از شما می‌کنم آیا می‌دانید که کشور شما از نقطه نظر حفظ الصحه کشور استقلالی ندارد و تحت تحمل قیومیتی است؟» دکتر امیر اعلم می‌نویسد «من که از اوضاع بهداشتی کشور اطلاعی نداشتم و تصور هم نمی‌کردم که کشور من با آن همه عظمت تاریخی در مسائل پزشکی از نظر حفظ الصحه متحمل قیومیت شده باشد بی‌اندازه متأثر شده گفتم آقای کازوت گمان می‌کنم اشتباه می‌فرمایید زیرا تا کنون من چنین نشنیده‌ام. آقای کازوت با لبخند ملاحظت آمیزی گفتند نه دوست عزیزم من اشتباه نمی‌کنم.»

با مطالعه‌ی گزارش مفصل امیرخان اعلم از نحوه شرکتش در این کنفرانس به خوبی و وضوح پیدا است که سفیر ایران قصد داشته است تا امیرخان اعلم دلسرد شود و نتواند به خوبی از عهده وظیفه‌اش برآید، تا آن جا که سفیر در پاسخ امیرخان اعلم می‌گوید «تکلیف شما عجتاً روزها در خیابان‌های قشنگ پاریس قدری گردش کنید شب‌ها هم از طرف وزارت امور خارجه لایه کارت‌های دعوت به تئاتر و اپرا و یا دعوت‌های دیگر دریافت خواهید کرد و پس از خاتمه کنفرانس نیز به سلامتی مراجعت می‌کنید.» در جای دیگری از همین نوشته می‌خوانیم که معاون وزارت امور خارجه فرانسه به امیر خان اعلم می‌گوید «از جناب آقای ژنرال نظر آقا وزیر مختار و رئیس نمایندگی ایران کسی امیدی ندارد.» همچنین در پاسخ به سؤال دکتر امیر خان اعلم سفیر می‌گوید «من شخصاً نظر به کسالت در جلسات کنفرانس همیشه نمی‌توانم حاضر شوم شما هم که در کمیسیون‌های کنفرانس و جلسات علنی آن باید باشید مانند کسانی که در کنفرانس‌های صحی بین‌المللی سابق نمایندگی دولت علیه را داشته‌اند محتاج به اظهار عقیده نیستید. در خاتمه کنفرانس نیز ذیل مذاکرات و تصمیمات را امضا می‌کنید والسلام»

در چنین فضایی بود که امیر خان اعلم جوان و بی‌خبر از بازی‌های پشت پرده وارد صحنه شده در نخستین جلسه کنفرانس که با حضور رئیس جمهور فرانسه تشکیل می‌یابد، وقتی مخبر جلسه می‌گوید «چون ایران اسباب و لوازم امور قرنطینه و پزشک در اختیار ندارد دولت‌های عثمانی و انگلیس مجازند امور قرنطینه ایران را اداره کنند» امیر خان اعلم با بیانی موثر و با دلایلی قوی نظریه مخبر را رد می‌کند. سخنان امیر خان اعلم از چنان صلابت و استحکامی برخوردار بود و دفاع ایشان چنان عالمانه و موفقیت‌آمیز بود که نه تنها در کنفرانس مورد تحسین واقع شد، بل که بعد از ظهر همان روز آقای کازوت معاون وزارت امور خارجه فرانسه به نمایندگی دولت فرانسه یک قطعه نشان علمی درجه اول به امیرخان اعلم اعطاء کرد.^۱

پس از دفاع امیرخان اعلم و تایید کنفرانس بین‌المللی، بندر بوشهر بندر صحی ایران شناخته شد و اقدامات دولت ایران در زمینه قرنطینه مورد تصویب واقع شد.

امیرخان اعلم در سال ۱۹۰۴م/۱۲۸۳ش (۱۳۲۲.ه.ق) پس از گذراندن رساله دکتری خود در دانشکده پزشکی لیون و دو سال خدمت در بیمارستان‌های پاریس، در سال ۱۹۰۶م/۱۳۲۴.ه.ق به تهران آمد. در همان روز ورود وی یعنی روز دوشنبه ششم ذیحجه ۱۳۲۴.ه.ق/سی‌ام جدی ۱۲۸۵ش در روزنامه مجلس اعلانی به شرح زیر چاپ و منتشر شد^۱:

«اعلان: جناب دکتر امیرخان از اعظم اطبای ایران هفت سال قبل حسب الامر اولیای دولت به فرنگستان رفته و در مدارس طبیه فرانسه تحصیلات خود را به اتمام رسانده و پس از استحصال دیپلم دکترا از درجه اول مدت سه سال هم در مریضخانه‌های نظامی و غیرنظامی پاریس به تجربه عملیات پرداخته و در علوم حفظ الصحه و امراض و باییه تالیفات متعددی دارند. این اوقات حسب الامر به تهران معاودت نموده محض خدمت به ابنای نوع درگذر تقی‌خان روبه‌روی خیابان قزاقخانه مطب خود را قرار داده همه روزه برای معالجه امراض مختلفه از جراحی و غیره از صبح الی ظهر در کمال مراقبت مشغول می‌باشد. فقرا هم مجاناً معالجه می‌شوند.»

در همین زمان بنا به پیشنهاد دکتر ژرژ (GEORGE) و دکتر گالی (GALLEY) که هر دو از معلمان مدرسه عالی طب دارالفنون بودند، دکتر امیرخان اعلم به کار تدریس دعوت شد و بدین طریق صبح‌ها در مطب به درمان بیماران اشتغال داشت و بعد از ظهرها به دارالفنون می‌رفت و به شاگردان درس طب می‌داد.

یکی دیگر از حوادثی که نشان‌دهنده دفاع از حق دوستی امیر اعلم است، داستان ترک تدریس دو نفر از پزشکان خارجی یعنی دکتر کامیل لبلان (CAMILLE LEBLAN) و مسیو لاتس (LATES) است. معاودت لاتس و لبلان معلمین فرانسوی دارالفنون بدین علت بوده است که این دو نفر در یک منزل ساکن بوده‌اند و به علتی گماشته خود را سه روز متوالی با شلاق سیمی مضروب می‌کنند که این عمل منجر به مرگ وی می‌شود. جواز دفن به وسیله دکتر گاشه (GACHET) صادر می‌شود، ولی چون مرگ او از نظر شهربانی مشکوک تلقی می‌گردد، مراتب به وزارت خارجه گزارش و دکتر امیر اعلم و مرحوم دکتر حکیم اعظم از طرف وثوق‌الدوله وزیر امور خارجه وقت مامور بازرسی شده و نظر

شهریانی را تایید می‌کنند. به رغم اقدامات و فشارهای سیاسی سفارت فرانسه، بر اثر پافشاری و جدیت دکتر امیر اعلم جلسه محاکمه‌ای با حضور اطبای سفارتخانه‌های روسیه، آلمان و انگلستان در وزارت خارجه تشکیل و معلمین مذکور محکوم و از طرف سفارت فرانسه تبعید می‌شوند.^۴

دکتر امیر اعلم در دوره دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در این دوره با همت و تلاش‌های ایشان و دکتر حکیم اعظم و دکتر لسان قانون طبابت ۱۱ خرداد ۱۲۹۰ از تصویب مجلس گذشت.^۵ با یک نگاه اجمالی به متن قانون مزبور عمق نظر و دقت خاص تنظیم‌کنندگان آن روشن می‌شود.

دکتر امیر اعلم در سال ۱۳۲۸ ه.ق به ریاست صحیه نظام انتخاب شد^۱ و «بی‌درنگ به کارهای تازه و بزرگ آغاز کرد. نخست به نیت جلوگیری از فعالیت افراد فاقد صلاحیت در کار خدمات صحی نظام به یاری چند تن از پزشکان تحصیل کرده مجلس امتحانی ترتیب داد و کسانی را که دارای معلومات کافی نبودند از جامعه تحصیل کرده‌ها بیرون راند و به جای آنان عده‌ای را که در ایران و یا در خارج دانش پزشکی آموخته بودند به کار دعوت کرد. وی با زحمت زیاد از طریق جلب مساعدت‌های مادی و معنوی مردم برای بیماران نظامی بیمارستانی ساخت که دارای پنجاه تختخواب بود. این بیمارستان را که روز ۲۱ ماه رجب ۱۳۳۲/۳۰ جوزا/خرداد ۱۲۹۳ افتتاح یافت به نام احمد شاه قاجار سلطان وقت بیمارستان احمدیه نامید. ده تخت آن را به افراد پلیس، سی تخت آن را به نظامیان اعم از ژاندارم و قزاق و توپچی و ده تخت را به بیماران بینوا اختصاص داد»^۱.

شاید ذکر این نکته خالی از فایده نباشد که در برخی از کتاب‌ها و نوشته‌های کنونی بسیاری از مولفان و نویسندگان بیمارستان احمدیه را بیمارستان سینای کنونی می‌دانند که البته این یک اشتباه فاحش است.

پس از تاسیس بیمارستان احمدیه، از آن جا که برای زنان و کودکان به خصوص در امر زایمان بیمارستانی وجود نداشت و ماماها و قابله‌هایی که در شهر مشغول بودند فاقد دانش مامایی بودند و به همین جهت هم اکثر اوقات زنان باردار در زمان وضع حمل و یا نوزادان تلف می‌شدند، دکتر امیرخان

اعلم به رفع این نقیصه همت گماشت و پس از دو سال و نیم زحمت و با جد و جهد تمام یک عمارت مرکزی و درمانگاه و داروخانه ایجاد کرد و در تاریخ غره رجب ۱۳۳۵ه.ق (۱۲۹۶ش) آن را به نام بیمارستان نسوان برای زنان و کودکان افتتاح کرد^۱. این بیمارستان در سال ۱۳۲۳ در زمانی که پروفیسور شال ابرلین عهده‌دار ریاست دانشکده پزشکی تهران بود، به تصویب شورای دانشگاه طی مراسمی به پاس خدمات بهداشتی و فرهنگی بانوی آن یعنی دکتر امیر اعلم به نام بیمارستان امیر اعلم نامگذاری شد و به صورت بیمارستانی عمومی درآمد.

مرحوم ادیب الممالک فراهانی به مناسبت افتتاح بیمارستان نسوان شعری سروده است که چند بیت آخر آن چنین است:

با واسطه امیر اعلم کز کردارش هنر عیان است

پرداخته شد چنین بنایی / کاسایش ملتی در آن است

اطفال و زنان ملک را/زین کاخ شغابه رایگان است

تاریخ اساس و نام نامیش / «بیمارستان بانوان است» ۱۳۳۵

دکتر امیر اعلم در سال ۱۳۳۶ه.ق/۱۲۹۶ش به ریاست مجلس حفظ الصحة دولتی انتخاب شد و در این سمت اقدامات مهم و اساسی در پیشگیری و قرنطینه و به خصوص مایه کوبی آبله در سراسر کشور انجام داد^۲.

وی در سال ۱۳۳۶ که به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) و هم به منظور سرکشی مؤسسات بهداشتی و درمانی آن حضرت به مشهد رفت، وقتی وضع بسیار رقت‌بار دارالشفاء را دید، تصمیم گرفت که با تعمیر و مرمت دارالشفاء آن را به صورت آبرومندی درآورد و سرانجام «با وجود مخالفت افراد متنفذی که بیش‌تر درآمد موقوفات آستانه حضرت رضا علیه السلام را به سود خود ضبط می‌کردند به یاری و پشتیبانی نیکوکاران عمارتی مخصوص جراحی در دارالشفاء بنا نهاد» و در نهایت بعد از یک سال تلاش دارالشفاء را به صورت مؤسسه طبی آبرومندی تکمیل کرد و به همین جهت به موجب حکمی رسمی به سمت خادمی افتخاری آستان قدس و ریاست دارالشفاء منصوب شد. دکتر امیرخان در

خراسان اقدامات بهداشتی دیگری به عمل آورد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان تشکیل کمیسیون ایالتی برای محافظت از وبا، ایجاد قرنطینه در سرحدات خراسان و اقدامات لازم برای ساختن بیمارستان متصرفیه را نام برد. به همین جهت هم‌میهنان خراسانی یک سال بعد از مراجعت دکتر امیراعلم به تهران به منظور قدرشناسی از اقدامات وی گلدانی فیروزه نشان از سیم و زر را در روز سوم عید نوروز به ایشان هدیه دادند که خبر آن در شماره ۶۴۰ سال چهارم روزنامه ایرن مورخ چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۳۳۸ه.ق/۱۱ حمل ۱۲۹۹ درج شده است.^۶

دکتر امیر خان اعلم با آن که عهده‌دار تدریس در مدرسه طب بود و از هیچ کوششی در این امر دریغ نداشت مع هذا روح بلند و عزم به خدمت به مردم او را آرام نمی‌گذاشت و به همین جهت هر زمان طرح جدیدی را برای پیشرفت بهداشت و درمان و کمک به بیماران عنوان می‌کرد که از جمله موارد بسیار مهم و باارزش آن ایجاد و تاسیس جمعیت شیر و خورشید ایران (هلال احمر) است که با همت جمعی از خیرخواهان و مخصوصاً مساعی و کوشش‌های بی‌دریغ دکتر امیر اعلم بنیان‌گذاری شد.^۷

دکتر امیر اعلم شش دوره از سوی مردم تهران و مشهد و درگز و شاهرود به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در این دوره‌ها تا آن جا که توانایی داشت زمامداران و مسئولان را به لزوم اعزام پزشک و دارو به شهرها و تعمیم بهداشت آگاه و وادار کرد و در سال ۱۳۰۰ به عنوان وزیر فرهنگ انتخاب شد.^۸

از جمله مشاغل دیگری که وی عهده‌دار بود وزارت صحتیه و امور خیریه و ریاست بهداری کل کشور بود که این سمت موجب خدمات شایسته‌ای از جمله جلوگیری از بروز آبله و اعزام پزشک به شهرستان‌ها بود.^۹

در سال ۱۳۱۹ که تشکیلات جدید دانشکده پزشکی پایه‌گذاری شد، دکتر امیر اعلم که از زمان کلاس طب در دارالفنون عهده‌دار تدریس کالبدشناسی بود، در این زمان به سمت استاد کرسی کالبدشناسی منصوب شد.^{۱۰}

دکتر امیر اعلم در این دوره جدید در احیا و تکمیل درس کالبدشناسی و پزشکی عملی و همچنین توسعه دستگاه ابن سینا کوشش‌های فراوانی کرد و اقدامات شایسته‌ای به عمل آورد، از جمله دستگاه ابن سینا که در بدو تاسیس شامل دو تالار هر تالار با ۱۸ میز برای عملیات دانش‌جویان در دو طبقه و یک آمفی‌تاتر کوچک به گنجایش ۸۰ نفر در طبقه‌ی همکف و یک سالن زیرزمینی مخصوص تهیه اجساد بود. زمانی که تعداد دانش‌جویان دانشکده پزشکی افزایش یافت، از آن جا که دستگاه مذکور جوابگوی امر آموزش نبود، دکتر امیر اعلم به فکر توسعه این دستگاه افتاد و سرانجام در سال ۱۳۲۲ طرحی برای توسعه دستگاه ابن سینا تنظیم شد و در قسمت غربی ساختمان قبلی با همت و کوشش دکتر امیر اعلم یک آمفی‌تاتر به گنجایش ۲۵۰ نفر و دو تالار برای کالبد شکافی در طبقات اول و دوم و یک زیرزمین در زیر آمفی‌تاتر و سالن‌های زیرزمینی مخصوص تهیه اجساد طرح‌ریزی شد که در سال ۱۳۲۵ به اتمام رسید و از سال ۱۳۲۶ (سالی که نویسنده این نوشتار وارد دانشکده پزشکی تهران شد) مورد استفاده قرار گرفت.^۴

دکتر امیر اعلم از آذرماه ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۲ عهده‌دار ریاست دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود. وی در سال‌های اولیه شروع به کارش سردار دکتر امیر اعلم نامیده می‌شد و هیچ‌گاه از کوشش‌های فرهنگی و شرکت در کنفرانس‌ها و نشر مقالات و تالیف کتاب غافل نمی‌شد. حتی در سال‌های پایانی عمر با همکاری سایر استادان و اعضای هیئت علمی کرسی تشریح، یک دوره کامل کتاب تشریح انسانی را در چند مجلد تالیف کرد.

در سال ۱۳۲۳ به منظور قدرشناسی از فعالیت‌های علمی و دانشگاهی دکتر امیر اعلم ریاست وقت دانشکده پزشکی یعنی پروفیسور شارل ابرلن (OBERLING) در جلسه‌ای که به همین مناسبت تشکیل داده بود نطقی ایراد و بیمارستان نسوان را که دکتر امیر اعلم ساخته و تاسیس کرده بود به نام بیمارستان امیر اعلم نام گذاری کرد.^۳

سرانجام این دانشمند پرکار، دلسوز برای دانشگاه و پیشرفت آن، عاشق تدریس و آموزش و خادم و دوستدار خدمت به خلق و متدین که در سال ۱۲۵۵ش متولد شده بود، پس از ۸۵ سال عمر پربرکت در سال ۱۳۴۰ جان به جان آفرین تسلیم کرد^۹.

یادداشت‌ها

۱. یغمایی، اقبال، وزیران علوم و معارف و فرهنگ ایران. مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۲۲۲-۲۱۷.
۲. عبدالله‌پور، احمد، وزرای معارف ایران، رودکی، ۱۳۶۹، ص ۷۶-۷۴.
۳. علی‌اکبر، ارمغان جاوید، انتشارات مجله اسلام، ۱۳۴۰.
۴. راهنمای دانشکده پزشکی، داروسازی، دندان‌پزشکی و بیمارستان‌ها و آموزشگاه‌های وابسته، دانشگاه تهران، ۱۳۳۲، ص ۸۹-۸۹ قسمت‌های دوم و صفحات دیگر.
۵. روستایی، محسن، تاریخ طب و طبابت در ایران، ۲ ج، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۶. روزنامه ایران، شماره ۴۰، سال چهارم، مورخ ۱۱ رجب ۱۳۳۸ه.ق.
۷. زهرا، نخبگان سیاسی ایران، ج چهارم، سخن، ۱۳۷۲، ص ۴۹۲.
۸. مرسلوند، حسن، زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، الهام، ۱۳۶۹، ص ۲۷۴-۲۷۱.
۹. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج ۴ و ۵، زوار، ۱۳۶۳، ص ۳۲ و ۳۹۴.
۱۰. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۴۹۶.